



۳۳۰  
۵۴۴

## داریوشنامه

یا

### مسابقه الواح تخت جمشید

متضمن :

وصف تخت جمشید و ابنیه آن -- دخمه داریوش کبیر و سایر شاهنشاهان  
سلسله هخامنشی . -- کیفیت کشف الواح و مسکوکات -- ترجمه الواح --  
حدود امپراتوری ایران در عصر داریوش . -- تاریخ تقریبی الواح

بها :

۲ ریال

اردیبهشت

۱۳۱۳



چاپخانه ( خاور ) تهران

## فهرست مندرجات

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۴	تهران منظومه آقای سرمد	۵	مسابقه ادبی
۸	اصفهان مثنوی آقای شجره	۷	وصف تخت جمشید
۲۹	مشهد قصیده آقای شهریار	۱۰	کیفیت کشف الواح
۳۰	استرآباد حکامه آقای عقیلی	۱۱	ترجمه الواح
۳۱	یزد قصیده آقای فرات	۱۲	تاریخ تقریبی الواح
۳۳	فسا مثنوی آقای کامکار	۱۳	شرایط مسابقه
۳۴	مشهد قطعه آقای کاوسی (*)	۱۴	نتیجه مسابقه
۳۴	» چکا... آقای کاشان	۱۴	تهران مثنوی آقای مسرور
۳۵	» مثنوی آقای مسعودی	۱۶	خدمه داریوش
۳۶	همدان قصیده آقای مجیب	۱۷	مشهد مثنوی آقای اشراق
۳۸	کاشان مثنوی آقای منشی	۱۸	تفت حکامه آقای آیتی
۳۹	مشهد ترکیب بند آقای نادری	۱۹	کاشان قصیده ادیب بیضائی
۴۰	مشهد مثنوی آقای نصرت	۲۰	سنندج حکامه آقای جوهری
۴۱	تهران مثنوی آقای عشیار	۲۱	کرمان قصیده آقای دانشی
۴۳	مطالع منظومه های دیگر	۲۲	تهران حکامه آقای دبهیم
۴۵	فرهنگ	۲۳	» مثنوی آقای سرمد

\*% چنین اعضای ذیل این قطعه مرموز بود درست خوانده نشد.

۸۹۱ / ۵۱۵۵

د ۱۵ خ  
۳۱

## داریوشنامه

یا.

### مسابقه الواح تخت جمشید

مضمن :

وصف تخت جمشید و ابنیه آن -- دخمه داریوش کبیر و سایر شاهنشاهان  
سلسله هخامنشی . -- کیفیت کشف الواح و مسکوکات -- ترجمه الواح -  
حدود امپراتوری ایران در عصر داریوش -- تاریخ تزیینی الواح .

بها :

۲ ریال

RECEIVED 1994

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE731

اردیبهشت

۱۳۱۳

چاپخانه ( خاور ) تهران

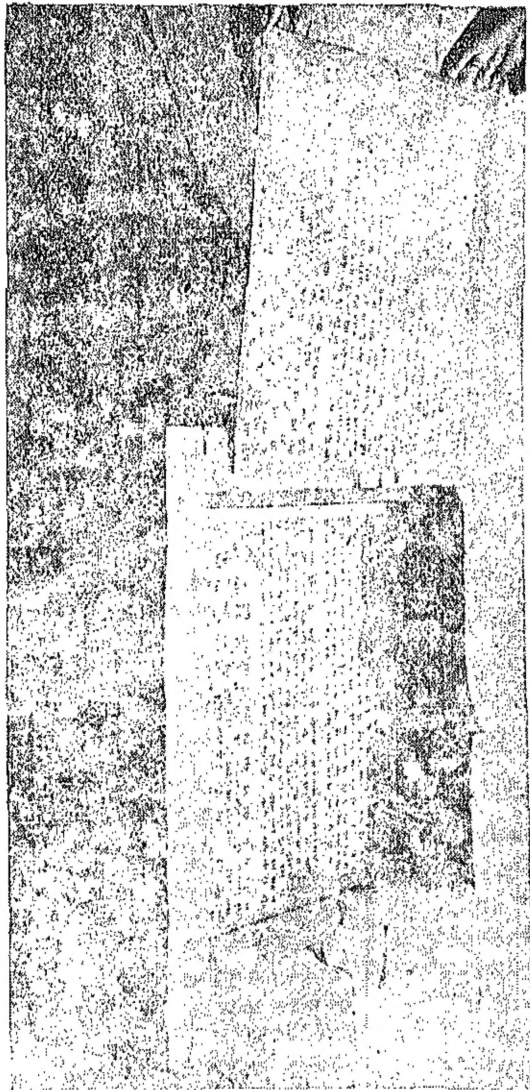


روزی که زهرسری صدائی برخاست  
از هر طرف ملک بلائی برخاست  
ضحاک ستم چو اژدهائی برخاست  
در آن شب تیره رهنمائی برخاست  
چون کاوه یکی شاه رضائی برخاست  
سرتاسر ملک شد از او امن و امان  
نه ماند ز فتنه نام برجا نه نشان

افسر



لو حېای تخت جمشید





## مسابقه ادبی

سال گذشته ، در نتیجه يك سلسله كاوشهای غای و مرمتهای فنی كه توسط مسیو ارنست هرتسفالد آلمانی در ویرانههای كاخ با عظمت شاهنشاهان هخامنشی در استخر « تخت جمشید » بعمل می آمد ، يك مستند پرافتخار تاریخی بر وسعت و عظمت ایران باستان كشف شد ؛ كه با هر داریوش بزرگ بر روی چهار اوجه از زر و سیم نگاشته و در دو محفظه از سنگ رخام جای داده و در زیر پلهای تالار بزرگ بار بیادگار گذاشته شده بود . توگویی خاك ایران این ودائع نفیسه را ، در طول بیست و چهار قرن ، برای زینت عصرهای یون و پهلوی در سینه خود نگاهداشته و از تطاول مهاجمین و دستبرد بیگانگان حفظ کرده است .

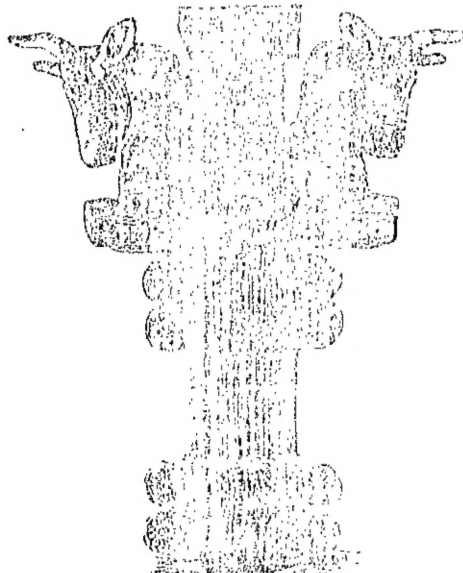
با همه اوضاع و احوال بازرگونی و آئینه آسفتگیها تمام از نوع بشر در دل خود این ودیعت خاك مرز داریوش در هزاران سال اگر پرورد با خون جگر آخشیمی در شاه خویشتهن آورد و داد روزگاری كهنه اش ز آسیب آخشیمی جان مغر تا نیابد دست بروی نا خاك فرزند ملك تا نقاب پای بر آن عنبر سی پیداد اگر



تا شاید دست نیرومندی آن گنج امید در دل غیرا نهان گردید سالی بی شمار  
این زمان دست بلند خسروش بگشود دراز بهاوی شاه جوان مالک رقاب بهر ویر  
یس از کشف این آثار گرانبهای تاریخی ، که بزرگترین سند مالکیت  
نیاگان باعزوشان ما بر آسیای غربی و هر گزی است ، حضرت ... شاهزاده  
افسر رئیس محترم انجمن ادبی ایران (نایب رئیس اول میجای شورای ملی)  
نظم موضوع را با شرایطی چند بمسابقه گذاشته ، در آذر ماه ۱۳۱۲ اعلان  
کردند که : هر يك از گویندگان پارسی زبان بهتراز عهده برآید بیست  
بهاوی جایزه دارد .

پنجاه نفر از شعراء تهران و ولایات درین مسابقه مهم شرکت کرده ،  
حتی بعضی بجای يك منظومه دوسه منظومه ساخته اند . از آن میان چکامه  
شیوای آقای میرزا حسینخان مسرور کوی سبقت را بود .  
ولی چون بیشتر آن منظومهها زاده طبع روان بهترین گویندگان  
معاصر ایران و هر يك در جای خود دارای مزایای خاص و شایان تقدیر  
است مناسب دید که در رساله مخصوص طبع و در دسترس ارباب ذوق گذاشته شود .

تهران ، فروردین ۱۳۱۳  
ع . قویم





### تخت جمشید



گهای بسوی استخرنه ایدل عبرت بر  
در تختگاه جمشید رو آور و عبرت بر  
چشمی به نکه بگمار گیتی دوسره میخار  
دستی با سلف بردار کن چشم ز عبرت تر  
هر سو که بنا بینی با خاک شده یکسان  
هر جا که سراپایی ویرانه شده یکسر

تختی که سر از رفعت برتخته مینا سود چون خرد میباین بشکسته زیبا تاسر  
ز آن بوم نعیب زاغ آید همه بر گوشت بر جای سرود ورود و آواز دلف و زمزم  
در ساحت ایوانش جفاست وزغن ما کن این یکشده بر بط زن و آن آمده خنیا گر  
فرست

تخت جمشید — که یونانیان آنرا پرس پاپس (۱) نامیده اند  
و مقاوم نیست پیداری چه نام داشته در ایالت فارس ، هفتاد کیلو متری  
شیراز ، نزدیک خراباهای شیر استخر ، در جوار کوهی که در سمت شرقی  
مرو دشت است واقع شده و با پشت جدید (۲) شاهنشاهان صفامشی بوده .  
دامنه آن کوه یکن است و در بالای آن یکدائرة محیط بر عرصه گاه تخت . و کود  
را مردمان آن حدود « کوه رحمت » مینامند .

قصرشاهان با شکوه تخت جمشید ، که در زمان آبادی با بهترین ابنیه

- (۱) معنی تخت الافلک ( پرس پاپس ) ایران شهر است .
- (۲) پایتخت قدیم این سلسله یا سارگاد بوده که اکنون مشهد مرغاب  
نامیده میشود . شاهنشاهان صفامشی ، پس از انتقال پایتخت با استخر ، نیز  
همیشه درین شهر تاجگذاری میکردند .

یونان و روم برابری میکرده و امروز فقط قسمتهای سنگی آن بجای مانده است، بر روی صفا گاه وسیعی بطول ۴۸۵ متر از شمال جنوب و عرض ۳۰۰ متر مشرف به صفا مروجت ساخته شده است. یعنی بهاصافه ۳۰۰ متر از کوه رحمت سدهای بارشناج ده متر کشیده و پشت آن را تا دامنۀ کوه از خاک و سنگ انباشته اند.

از سمت جاز تخت که رو جنوب غربی است از دو رسته پلهکان عریض بوسیله ۱۰۶ پله کوتاه به پهنای ۷ متر بالا میروند تا میروند به میدانگاه وسیعی که نثار بزرگبار و بنادین قصر و ایوان دیگر بر روی آن واقع بوده است. این پلکان که از سنگهای سیاه شفاف تراشیده شده مزین بجکاری های نفیسی است که تصاویر رجال دریاری و غیره را نشان میدهد. پله های آن بسبب کمی ارتفاع طوریست که سوار هم به سهولت آمد و شد میکند. و پلکان را قسمی تراشیده اند که هفت یا هشت پلنگه یارۀ جاها ده پله از یک پارچه سنگ است.

ابنیه رفیعۀ تخت جمشید را در پیش بزرگ (۵۲۱ - ۴۸۶ ق.م.) و پسرش خشایارشا (۴۸۶ - ۴۶۵) ساخته و شاهنشاهان دیگر این ساسانه هم هر کدام بنوبۀ خود جایجا بناهایی کرده و کتیبههایی نگاشته اند. ولی چون بیشتر این ساختمانها از خشت خام بود باستثناء پلها و ستونها و سرستونها که از سنگ تراشیده و کمال تناسب و ظرافت در جکاری آنها بکار رفته جز ویرانهایی از این آثار باقی نمانده است.

روی آن صفا ۴ نزدیک پلکان، طرف دست چپ، آثار ابنیه است که دروازه را بساز بوده، چهار پایه عظیم از سنگ در چهار جا گذاشته و چهار حیوان عظیم الجثه غریب الشکل بر آن نصب کرده اند. سمت دست راست عرصه محاذ تخت جمشید زمین مسطحی است و در میان آن آبگیر از یک پارچه سنگ کوه، که معاون میشود فضای اطرافش باغچه و جای درخت و گلکاری بوده است.

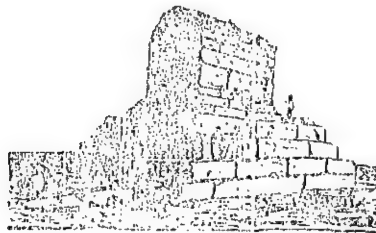
ازین آبگیر رفعا که میگذرند میروند بکاخ باند ایوانی که مشهور است بچهل مناره و بر روی مهابی بزرگی واقع است که از یک طرف آن چهار رسته پله کوتاه و عریض تراشیده اند. این کاخ ۶۴ ستون

بطول ۱۷ متر و قطر ۵ متر داشته که اکنون ۱۳ ستونش بریاست و روی بعضی از آن ها سر ستونهای بدیعی است که صورت حیوانات مختلفه را بخارفت و تناسب هر چه تماثر حجاری کرده اند ، هر ستونی از ۳ پارچه سنگ سفید تراشیده شده و چنان بهم متصل است که درز آن بدقت نظر هم دیده نمی شود.

در جنوب قصر چهل هزار صدفه و مهتابی دیگر است که سمت جنوبی آن دو رشته یاقوت کوتاه و عریض از دو طرف ساخته اند . و بر روی مهتابی کاخ رفیعی است تماماً از سنگ سبزه صیقلی که با آینه خانه مشهور است . مخصوصاً طاقچه ای دارد که آن را نمی توان با آینه فرقی گذاشت . این کاخ از بناهای داریوش بزرگ است . تخت داریوش روی دست ۲۸ مجسمه قرار دارد . شاهنشاه بر تخت قرار گرفته و پشت سرش شخصی ایستاده که گمان میرود سرش خشیا را باشد . - درین کاخ بود که اسکندر شبی که در پایان مستی ، بگفته معشوقه یونانی خود « تیس » تخت جهشید را آتش زد بساط عشرت و نشاط گسترده بود .

دیگر از قصور تخت جمشید کاخ صد ستون است که بنای بزرگ مربعی بوده بطول و عرض ۸۰ متر و از اینیه دیگر مضاعفتر . در فضای آن کاخ رفیع یکصد ستون از سنگ سیاه شفاف برپا بوده که تماماً اتاده و هنوز پابهای آنها در زمین نصب است .

قوییم



## کیفیت کشف الواح

اطلاق عمده قصر ابدانه ( = ایوان ، تالار بار ) در تخت جمشید ، اطاقیست مربع ، دارای ۳۶ ستون در ۶ ردیف . پی این تالار بر روی سنگ کوه گذاشته شده . در گوشه شمال غربی آن ، که از دیوار های اصلی چیزی بجا نمانده ، یک گودال مکعب با طول و عرض ۵۰ و عمق ۱۲ سانتیمتر در سطح تالار در سنگ کوه کنده شده است . از شکل و جای آن چنین حدس زده میشود که این محل اصلاً برای گذاشتن سند بنا ایجاد شده و ده است .

در روز ۲۷ شهریور ماه ۱۳۱۲ گوشه شمال شرقی تالار را ، که بر آن

دیوار های خشتی با ارتفاع  $\frac{۱}{۲}$  متر باقیست ، محل کاوش قرار داده دست بکار زدیم . پس از دو ساعت کاوش یک قطعه سنگ  $۵۵ \times ۵۵ \times ۴۰$  سانتیمتر که با تیشه حجاری صاف کاری کمی در آن شده است کشف شد که در میان دیوار آجری جای داشت . زیر آن تخته سنگ یک محفظه سنگی که بسیار ظریف تراشیده شده است به حجم  $۱۵ \times ۴۵ \times ۴۵$  سانتیمتر با دری به حجم  $۴ \times ۳۵ \times ۳۵$  سانتیمتر یافت شد که بسبب فشار دیواری که روی آن بوده و یا بعثت تأثیر حرارت آتش که بدیوار رسیده بود شکسته است . در محفظه سنگی دولوح مربع که روی نوشته آنها را بهم گذاشته بودند جای داشت یکی از سیم در بالا و دیگری از زر در زیر . لوحها بعرض و طول ۳۳ سانتیمتر و قطار ۱۵ میلیمتر و کتیبه آنها نظیر یکدیگر به سه زبان : ده سطر پارسی باستانی ، هفت سطر عیلامی ، هفت سطر آسوری (۱) به همینکه جمعه را از زمین برداشتیم ۴ سکه زر و ۲ سکه سیم یافتیم . سکه های زر هر یک بوزن ۸،۱۵ گرم از آن کربن زروس پادشاه لیمینی است .

(۱) بیشتر کتیبه های شاهنشاهان هخامنشی به سه زبان مذکور بخطوط میخی ، یعنی با علامتیکه شبیه میخ است و بطور افقی یا عمودی استعمال و از چپ بر راست خوانده میشود ، نگاشته شده .

سکه های سیم که سخت فاسد شده و زنگی زده است متعلق به شهر های یونان .

همینکه این تجربه نتیجه مطلوبه را داد گوشه جنوب شرقی رایز ، که در زیر آوار زیاد دیوار ها پوشیده شده بود ، در روز ۲۹ شهریور مورد کاوش قرار دادیم . در عمق یک متر و چهل سانتیمتر پای سنگ ستونی بطول ۴۵ سانتیمتر که تراش خشن و ناتمامی داشت بیرون آمد و زیر آن یک محفظه سنگی نظیر اولی بدون عیب یافت شد . محتوی یک جفت لوح سیم و زر بهمان قطع ولی اندکی سبکتر . واز زیر محفظه سسکولد زر و ۲ سکه سیم مانند سکه های سابق الذکر .

### ترجمه الواح چهار گانه

§ ۱ داریوش ، شاه بزرگ ، شاه شاهان ، شاه ممالک ، پسر گشتاسپ هخامنشی .

§ ۲ داریوش شاه گوید « اینست مملکتی که من دارم : از سنگها که پشت سفال اند گرفته تا کوشا ، و از سند گرفته تا سپردا ، که آنرا اهوره مزده بمن بخشیده ، او که بزرگترین شاهایان است . اهوره مزده مرا و خاندانم را پاس دارد . »  
کتیبه کاملا مطابق نوشته دولوح زر و سیمی است که از اینها بسیار کوچکتر است و ۸ سال پیش در همدان یافت شد و دولت برای وزنه ایران خرید . ازین کتیبه ثابت میشود که تالار بزرگ بار که عمده ترین بنای تخت جمشید است بامرداروش نخستین ساخته شده ولی حجاریها و مجسمه سازیهای پلکان عظیم را ، چنانکه از کتیبه هاشان برمی آید ، پسرش خشایارشا پایان رسانیده است .

این الواح اقصی حدود امپراتوری ایران را در چهار جهت فرعی بدست میدهد . شاهنشاه طول و عرض کشور پهناور خود را بصورت دو خط متقاطع صابیی از دورترین نقطه شمال شرقی تا جنوب غربی مشخص می کند . با آوا منتهی ها همه داخل در حدود ممالک متصرفی ایران شمرده میشود . در شمال شرقی « سنگهای ماوراء سفاد » که حوضه رود سیحون ،

یا فرغانه کنونی باشد ؛ در جنوب غربی کوش ، یعنی حبش ؛ در جنوب شرقی هیندوس ، باولایت پند ؛ در شمال غربی سیردا ، یا ساکنین سارد (۱) ( ناظرانای محلی : شورد ) که مملکت لیدی باشد .

### تاریخ الواح

الواح صریحاً تاریخ نمی ندارد ولی دادای قرائنی است که می توان تاریخ آنرا معلوم کرد . به اقتضای حد ابرانوری ایران را در چهار نوشته فرعی بدست می دهد : در شمال شرقی « سکاها ای ماوراء سند » که جوشه رود سیحون ( فرغانه کنونی ) باشد ، در جنوب غربی « کوش » یعنی حبش در جنوب شرقی « هیندوس » یا بالالت سند ؛ در شمال غربی ( سیردا ) یا ساکنین سارد .

تاجیه سکا را کوروش با امپراتوری ایران افزود بود . حبش را هم کمبوجیه : سند از فتوحات خود داریوش بود . ولی در کتیبه بیستون که در سال ۵۲۰-۱۹ پیش از میلاد نوشته شده نامی از آن نیست . داریوش در سنه ۵۱۸-۱۷ در مصر بود . و آن موقعی است که نقشه حفرتاالی برای اتصال دادن دریای سرخ را به دریای مدیترانه میکشید و این کار رابطه کاهنای داشت با اموری که با امیرالمهر سکولاکس کرماندائی داده بود که راجع بقایم کشتی رانی رود سند و شرایط دریانوردی در اقیانوس هند و دریای عربستان تحقیقاتی بکند . بنابراین داریوش سند را پیش از سفر خود بمصر در سال ۵۱۸-۱۷ بمتمرفات خود افزوده بوده است . از طرف دیگر محدود بودن گوشه شمال غربی کشور به ماور داریوش به سیرد قبل از لشکر کشی او برای سرکوبی سکوجاهای اروپائی ( سکاها دریا - سکاها ای ماوراء دریا ) بوده است و پس از این لشکر کشی قسمتی از شبه جزیره بالکان در حدود امپراتوری ایران داخل شد . ظاهراً ابتدای این لشکر کشی ۵۱۵ بوده . پس تاریخ این الواح میان سال ۵۱۸ و ۵۱۰ پیش از میلاد است .

مأخوذ از افادات مسیو هرتسباخ .

(۱) سارد پایتخت لیدی ولیدی مملکتی بوده است در آسیا صغیر

### شرایط مسابقه

بهمناسبت کشف الواح مهم تاریخی تخت جمشید این بنده لازم دانستم که موضوع را برای نظم بمسابقه بگذارم . وزن و قافیه آزاد است مشروط بر اینکه از ۳۰ شعر بیشتر نشود و دارای مطالب ذیل باشد:

- ۱ - عقادت داریوش کبیر و اهمیت بنا .
  - ۲ - اصل یا مفاد آنچه در الواح نگاشته شده .
  - ۳ - اراده سنیّه ماوکانه در کاوش و حسن تصادف پیدایش .
  - ۴ - مدت برای مرکز ۳ هفته و ولایات ۶ هفته است .
- به کسی که از همه بهتر سروده باشد بیست پهلوی طلا « جایزه » تقدیم میشود :
- تشخیص برنده جایزه با حضرت اجل آقای حکمت کفیل محترم وزارت جایزه مہارف و استاد بزرگوار آقای حاج سیادتہ اللہ تقوی مدعی العموم محترم دیوان عالی تمیز خواهد بود .

افسر





## نتیجه مسابقه

خدمت ذی شرافت جناب مستطاب اجل عالی آقای افسر رئیس  
انجمن ادبی ایران دامت افاضاته .

اشعار مسابقه تحت جمشید چندین بار بدقت هرچه تمامتر ملاحظه شد .  
اگرچه اکثر آنها باطافت ذوق آراسته و درحد خود نفز و شیوا بود ،  
ولی نظر باینکه ابیات آقای حسین خان مسرور حاوی دقایق و لطائف  
بیشتری بود و مضامین تازه و مبتکر داشت ترجیح داده شد .  
تقوی ، عالی اصغر حکمت .

### مثنوی آقای مسرور که مسابقه را برده

بگاه جهاننداری داریوش	گرانه ای داری باری و هوش
چنان گشت ایران به بهنآوری	کز آن پس ندید آتینچنان برتری
گشوده شد از هند تا زنگبار	ز چگون زمین تا بهمان کنار
چو شد کشور آرام و نیرو گرفت	دل شه با بادش خو گرفت
بی افکند در شارسان سترخ	یکی کاخ بر سر کشیده بچرخ
سزیده سرائی که خورشید و ماه	ندیده چو خسروی بارگاه
بفرمود از سیم و از زر دو خشت	بدان خشته ها حد ایران نوشت
یکی نفز صندوق از خار و سنگ	بپرداخت استاد با فرو هنگ
پس آن خشت زر در دل وی نهاد	بجای یکی خشت در پی نهاد
بدان لوح بنوشته دانا دبیر	زال و اسگون خامه نفز و هزیر

\*\*\*

( که شاهشهان داریوش بزرگ )	( کیان زاده ازویشنسپ سترسک )
( همیگوید این است آن کشوری )	( که ایزد مرا داده با سروری )
( ز بکره سوی هند باشد درش )	( به سیاردا ) آن در دیگرش )
( بسفد و سکستان یکی سوی او )	( بگوشا و عمان دگر روی او )
( بیاری ایزد بر تر خدا )	( شدم بر چنین بوم ویر پادشا )
( نگه دار باد او روان مرا )	( دیار من و خانمان مرا )

\*\*\*

که ای سنگ فرمان من دار کوش  
بدین عهد هم دایه هم مهد باش  
ترا میهمانند یک چند گاه  
نه از مردم از اختر و انجمش  
تو چون آب حیوان بغامت نشین  
بخوان نام تهمورس دیوبند  
زخون سیاوش کن جان پناه  
بدین شهر آید یکی شهریار  
که آبادی گاه من گاه اوست  
بدرگاه او ترجمان من است

مگر گفت با سنگ شه دارپوش  
پرستار این خسروی عهد باش  
چگر گوشه آفتابند و مساه  
نگهدار پوشید از مردمش  
سکندر چو آید بایران زمین  
چو تازی بتازد بایران سمند  
چو چنگیز و تیمور بینی براه  
پس از چهارصد سال بادو هزار  
دو چشم من از دخمه بر راه اوست  
نکو دار کاین لوح جان من است

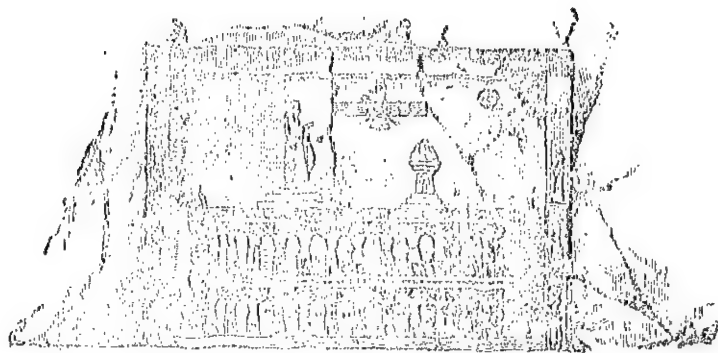
\*\*\*

بفرزاند افسر خسروی  
دژم شد ز ویرایش جان شاه  
که نو سازد آن خسروی خانه را  
که بود از پدر زی پسر یادگار

بماند این چنین تا گاه پهلوی  
گنر کرد روزی بدان جایگاه  
بفرمود استاد فرزانه را  
چو کنند آن لوح شد آشکار

ح . مسرور  
(عضو انجمن ادبی ایران)





### دخمه داریوش

در چکامه شیوای آقای مسرور اشاره ای بدخمه داریوش کبیر شده است. پشت عرصه گاه تخت جمشید در کمر کوه رحمت، که رو به جنوب غربی دارد، با ارتفاع ده متر قسمتی از کوه تراشیده شکل ۴ ستون مجسم ساخته و بر سر هر ستون دو سرگاو و بالای ستون ها دو رسته آدم که تختی بر روی دست های خود دارند. روی تخت شمال تاجدار است که ایستاده یک دستش را بلند کرد: در مقابل او رو به بالا صورت فروهر، در برابرش مجمره فروزانست و بالاتر از مجمره قرص شمس.

از میان دو ستون از ستونهای چهارگانه سوراخی است مرمع که مدخل دخمه است و دخمه اربابی کوچکی است که از کوه بریده و در زمین آن دو قبر تراشیده اند که بر سر هر یک سنگ محلی بوده. دخمه دیگری هم عیناً در جنوب این دخمه ساخته اند.

در پنج کیلو متری تخت جمشید کوه دیگری است که تپه شاهی نام داشته و در آن کوه چهار دخمه ساخته اند که حجاری و صورت خارجی آنها عیناً مانند دخمه های سابق الذکر است. دخمه سوم که خطوط میانی بر آن منقوش است آرامگاه داریوش کبیر بوده است.

سایر منظومها به ترتیب حرف نخستین اسامی گویند گان محترم درج میشود.

### مشوئی آقای اشراق

شنیدم که شاه جوان بخت راد  
 شه کلان بهاوی آنکه هست  
 بفرمود تا تخت جمشید را  
 که چون او بگیتی بنائی نبود  
 بکاوید و بنهد در وی که چیست  
 نمودید کاوش همان جای را  
 دو صندوق سنگی نمودار شد  
 یکی لوح سیمین و دیگری ز زر  
 دیگر چند سکه ز شه داریوش  
 که هرگز چنو شاه والا نبود  
 بدان فرهی پادشه در جهان  
 سخن ها که در لوح نهوش بود  
 چنین گفته آن شاه با فر و جاد  
 مرا کاخ سیک است آنروی سفید  
 سپاردا مرا داد یزدان و بس  
 رسیدم چو بر خاک هندوستان  
 اگر آدمی با حکه امر یمنند  
 نگه از من پاک یزدان بود  
 ز تاریخ شاهی آن شهریار  
 شهنشاه ایران بهاوی  
 ز شاهان پیشین بسی بهتری  
 بیاند مردم بدوران تو  
 شب و روز خواهم من از کردگار  
 که گردانده گردون بکام تو باد  
 بود تا جهان زنده باشی و شاد  
 بنام تو اشراق این چاه گفت

که گیتی چنو شه ندارد بیاد  
 سپهر بلندی همی زیر دست  
 بنائی که رشک است خورشید را  
 بدان طرز فرخنده جائی نبود  
 ز شاهان ایران نشانی ز کیست  
 بنای بلند فاک سای را  
 دولوح از میانشان پدیدار شد  
 نبشته در الواح چندین خبر  
 مهین شاه دانای با فرو هوش  
 بدان فرو آن برز و بالا نبود  
 نبودی در آن عصر و در آن زمان  
 شکستی بخوانند گان می فزود  
 رساندم همه خسروانی کلاه  
 که جای همای است نی جای جغد  
 نبینی در آن مرز افسرده کس  
 مرا خاق خوانند شاه جهان  
 همه زیر فرمان و حکم منند  
 مرا نیروی شاهی از آن بود  
 گذشته سنین پانصد و دو هزار  
 که نازد بتو افسر خسروی  
 ز خورشید رخشان بسی برتری  
 همه از دل و جان فرمان تو  
 ز دادار دانای پروردگار  
 نگین بزرگی بنام تو باد  
 همه مرز و بوم تو آباد باد  
 بسی در معنی که در چاه گفت

### چکامه آقای آیتی

اگر بیاغ شود در بهار گل خندان  
دلی که سنگتراز غنچه بد زهم شد باز  
بگفتمش گل نشکفته در مه خرداد  
بگفت خند گل نیست از سر ادراک  
ولی مرا تبسم چو باز گردد لب  
بگفتمش بکنون سر این تبسم چیست  
بگفتمش ز چه شاد است شاد ما امروز؟  
بگفتمش چه بود راز سرفرازی گفت  
بگفتمش ز کجا وز چه دودمان بچه قسم  
بخنده گفت مگر مفت کس توان شد جفت  
بگفتمش دهمت جان به زدگانی گفت  
ز جای جستم و آوردنش ببر مینا  
نخست جامی برزد بیاد شت جمشید  
بساغر سومین ایستاد و گفت بلند  
زمطامع دو لبش شرح قصه شد طالع  
بیارس بود یکی پیر یار سا زشمان  
چه سالها که بر آن رفته بود و هفته و ماه  
بعهد یهاوی از بعد بیست قرن و چهار  
چهار لوحه زرو سیم با خط میخی  
نوشته بود بر آن (دار گوش تا گویم)  
مرا که هستم (و بشتاسپ) نام یاک پادر  
حدود خانه من حالیا بدینسان است  
ز یکطرف شده جدی داین سرای زر سنگ  
بود زسوی دیگر همچو اره الک حبش  
چهارمین طرفش خاک سیته است که هست  
امور مرزا داد و هم او نگهدار است  
خرید بگفت ستد چون سند زدارا (شاه)

بخانه نوگل من دوش خند زد بخزان  
چو باز آمد با ناز آن گل خندان  
شکفت دارم کاینسان شکفت در آبان  
بخندد او چه بود شاد و چه غمین دهقان  
بنار گل که در آن راز و حکمتی است نهان  
بگفت از آنکه بود شاد خسرو ایران  
بگفت ز آنکه سرافراز گشت مالک کیان  
که شد عیان سند افخار این سامان  
چگونه با چه لغت از چه خط کلام نشان  
بنوعروس مرادش؟ ما اره و چو گمان  
که چیست جان تو می ده که تازه سازم جان  
میان بیستم و بنهادش بکف پنگان  
دوم بیاد همین داریوش خاد مکان  
که زنده باد همین پنداری شه ایران  
چنانکه دوخت ز خجیات بهم لب سبحان  
دغل سگزا سندی داشت در بغل پنهان  
چه قرنهای که بر او در گذشته بود قران  
شد این نهفته سند از ضمیر پیر عیان  
که میخ کوب کند مالک را چهار ارکان  
که دار یوش منم شهره در تمام جهان  
پدر بداد سرائی ومن فزوده بر آن  
( بیابگیر بخوان خانه را تو قدر بدان )  
بهند و نک سر هندوش هشته برده ان  
ز سهت دیگر آن هست قازم عمان  
بسیطش آنسوی قفقاز و سگرتو ر کستان  
بخانه خانه خدا را خداداد امان  
زهی زدانش پیر وزهی ز بخت جوان

کنون بختم سخن آیتی ز تاریخش      سؤال کرد ز جمعی که نا کنند بیان  
برون شدند از آنجم (سی) ن و گفتند      ستانده بهای از ملک فارس گنج روان

۱۳۱۲

### قصیده دادایب فیضی

اندر این ملک بحر مت گذرای بادشمال	که در آتشکده خاک بود آب زلال
ماتک ما در شمر لندن و پاریس مگیر	که نگیرند کواکب را باشمس همال
هر کجایم بنهی پای در این ملک ندیم	بوسه گاه مالکان است و مطاف ابطال
وطن ما بجهان حشمت استغنا داشت	بود روزیکه بشر دستخوش استیصال
اینک ای ایران برخویش ببال از عظمت	کاختر مجید تو یکباره بر آمد زوبال
بکتاب شرف فضل شهشه بفزود	ورقی از عظمت صفحه از عزو جلال
کوش فر که فرسوده جمشیدی داد	عرصه جاد تو را توسعه تاحد کمال
کشف دولوح زر وسیم بما کرد یدید	داربوش است که از خویش همیگوید حال
گشت معلوم در آنروز که بادورنجهل	چهره میشت جهان بود ترا حسن جمال
بود روزیکه جهان از مدنیت خالی	از تمدن همه اقطار تو بد مالامال
بشر هائمه در تبه نادانی را	همه در سایه دیوار تو بود استظلال
بودی آنروز در این بزم کهن صدر نشین	که کس از صدر نمیگرد جدا صف جمال

شعر

داریوش آنشه شاهان جهان شاه بزرگ	یورویشتاسپ بدینگونه دهد بسطه مقال
گوید از سیت (که فرغانه است) انسوتر سغد	مر مرا بادشهی داده خدای متعال
وانقدر دور هم از کوش، زهند آنسوتر	تا سپردا مرا داده خدا استقلال
اور مزد آنکه خداوند خداوندان است	دور دارد ازین ساطنت آسیب زوال
کشف آن لوحه و این لایحه تاحشر نمود	ملک ایرانرا مرهون خداوند رجال
ماتک ماتک عجم نابغه کشور جم	فالت فضل و همم، پادشه خوب خصال
سایه لطف خدا بهای آن کو بجهان	عزم او را متغیر نکند امر محال
آنکه در وصف کمالات خدا داده اوست	عقل حیرت زده او هام خجل ناطقه لال

سایه عزت وحشمت بسر ملک فکناد	تا بگسترده دمای هم او پروبال
آفرین باد بدین خسرو بیمثل که داد	زیبی کاوش راهش که جهشید مثال
بخت شه بنگر و اقبال که این آیین فخر	شد بدو نازل از بهاد هزاران مه و سال
سند حشمت تاریخی ما را بنهاد	از نل خاک فراهموشی ما فوق تلال
تا برافزاید شان و شرف مات خویش	زحمت خویش بر افزایش ایام و لیل
یارب آن ذات همیونرا بارانست خویش	گوش دارار نظر نائیه عین کمال

### چهارم آقای سیدی

بخت اگر بود بارت یا که تیر هات اختر	باش تا کمر بندند در نبرد یکدیگر
دل منه بان و این در کار زهر و کین	بگذرد چو آن و این پس ز این و آن بگذرد
ارخ مرد بغزاید بخت اگر بود تیر	از زهر می کاند تیر اگر بود اختر
لیک از آن مشو شان نیز ازین مشو زمان	ساد کام زی ایدر دل این و آن سپهر
کوششی اگر داری در صلاح مات کوش	چوششی اگر داری در سر وطن نه سر
ملک و دولت آبادان از دوجیز می گردد	مات ششوار و خسرو بیابان فر
از سپاه خصم افکن ملک میشود آباد	وز تهم سپهد هم تازه میشود کتور
تاج و افسر از این دو زیب و فریب زاید	حق گذاری شاه و جان سپاری لشکر
آن باستان ایرون از دو چیز شد بدام	بند گان آژیر و شاه بند گان پرور
باد انوشه مرسته را زین دودر جهان بینی	هم گشایش کشور هم سگالش افسر
تاج و گاه افریدون از دوجیز بست آذین	عزم شاه کوشا و برق نیزه و خنجر
شهر یار ایران را داده ایزد این مردو	داد بر زبوان و آفره بغارتگر
یهلوی جهان بان باد تا بود جهان آباد	تا نوین کناد ایران با حدود پوتاور
زانکه ساز کاوش داد در عمارت جشدید	تختگاه کوروش و داریوش رزم آور
آن شهرنشی کاور اسروری مسجل بود	از حدود هند و سند تا بملکت قیصر
آنکه یک نظر از قهر گر بکود افکندی	آب میشدی چون روم کوه آهنین بیکر
وانکه یک نگاد از مهر گر بپزه فرمودی	ذره مهر سان از شوق تافتی بحر و بر
الغرض شهنشه را گشت حاصل از کاوش	سکهای تاریخی لوحهای سیم و زر
سکهای تاریخی لوحها خط میخی	کاندران نکات ذیل درج گشته است ایدر

داريوش شاهنشاه پور و بشتاسپ بود	کز هخامنش باشت نسل آن جهان ياور
گويدا جهانباني مرا مسام شد	از حدود مرز دهند تا سپاردا يکسر
اورمزد اين وسعت داده خاك ايرانرا	كاین زمان تكامها باز دارد اندر بر
دو هزار و پانصد سال در اساس آن بنيان	لوح وسكه بدينهان در دودرج ازهر مر
تا يگانه زاد راد حضرت رشاشه را	اين و ديه شايان گشت مجرز ازداور
ايزدهمين ازداد حق بمن له الحق داد	کز شهان داد آور ديگرش بد درخور
ز درقم بتاريخ شسي انارزين موضوع	بر سر برجم باد از شاه پهاوی زيور

۱۳۱۲

### چکامه آقای دانشی

بعضر پهاوی آن خسرو بلند اختر	شب سياه وطن شد ز روز روشنتر
ز بهمن همت او رستمات از غم ورنج	بهر دولت او کوفت کوس شوکت و فر
به ملك يارس ز دارالفنون شيكاگو	رسيد هيئتي از مردمان کاوشگر
بسر پرستی و فرمانا هي هر تسفاد	يگانه شرفي شناس اوستاد دانشور
اجازه خواست که در تختگاه جمشيدی	ببارگهی کز کينه سوخت اسکندر
کنند کاوش و بيرون کشند از دل خاك	هر آنچه ريخته خشت و حجر بريراند
نهند باز بر آن پايه و اساس که داشت	بنای قصر از آن پيش کش زنند شر و
بدان منابه که بينند گويد اين ايوان	هوان بود که خشيارشا گرفته مقر
بگاه حفر زمين و عيان نمودن کاخ	بدید گشت دوصندوق ساخته ز حجر
نهفته هر يك در زير يك ستون از سنگ	ستون نه کوهی پاتا بسر نقوش و صور
درون هر يك دولوح هشته از زروسيم	برون نهاده دو سكه ز نقره چار ز زر
نموده نقر بر الواح نام بانی قصر	زدودمان وي و حد ملك داد: خبر:
مهمين شهنشه باداد داريوش كبير	که در بزرگی بی مثل زاد از مادر
رهاند مملکت از دست جورگومانا	کشيد جانب يونان ز بحر و بر لشکر
امور عاليه در عهد وی منظم گشت	در يك سكه زد ان شاه بر زر احمر
ثبات و دمتش آسان نمود مشکل ها	روانه ساخت زهر سويای تخت چير
بزی پرس پامس و قصور عالی آن	که کرده از عظمت خيره چشم اهل نظر
همه گواد هنرمندی و درایت اوست	هم از تمدن ايران در آن زمانه اثر
نگاشته است بر الزاج با خطوط جلی:	هخامنش بودم جد و بشتاسپ پاور



مراسم مملکتی از سپاردا تا هند	ز بحر عمان تا خالك سمنها و خزر
عطا نمود چنین ملك اورمزد كه هست	نگاهداز من و شناندان من ز خطر
باعقاد خرد ابن بود قبالة ملك	گرفته خالك وطان بیست و پنج قرن بر
كه تا بوقت مناسب چو این زمانه دهد	باست وارث آن شهریار پاك شهر
شهنشای كه اگر بود عنصری میگفت	ز داریوش بهین یاد گازی است و بر
«چنان بود پادری كش چنین بود فرزند	چنین بود عرضی كش چنان بود جوهر»
خدا یگانا در دوردای كه هر ملكی	بگسترین سندی ضبط کرده ملك دگر
تورا رواست كه با مادر کی چنین و حكیم	ستانی آنچه گرفته است خصم از این كشتور

#### فصلنامه انانی دینیم

آفرین بر خطه ایران و آن خرم دیار	فرخا مرزی كه باشد حافظش برورد گار
مرحبا بر تخت جمشید آنكه بر دی در قدیم	بار گاه خسروان تاج بخش تاج دار
از صفاییندگان را عكس میگیرد هنوز	جام هر سنگش كه باشد دروناق آینه دا
هر سنگ آلمانی بخرد ایران شناس	شد بامر شاه بهر كاوش آنچاره سیار
آشكارا گشت بر كشاف صندوقی كه بود	سالها چون سنگ دریای ستونی استوار
چون سر صندوق بگشودند ابولاد داشت	جای در آن چند سكه بادولوح زرنگار
بر سر هر لوح نوك خامه دانا دیر	می نویسد این عبارت را بر رسم یادگار



شاه شاهان داریوشم زاده و بشتاسپ كو	هست فرزند هخامنش آن شهوالا تبار
حده ملك من بود از سبك در آنسوی سغد	وز حبش تا سارد حد دیگر كشور شمار
بر من این ملك شهنشاهی عطا فرموده است	اورمزد پاك كو ما راست اعظم كرد گار
همچو كز آسب دهرم حافظی ای اورمزد	از گزند روزگارم خانمان محفوظ دار



وسعت ایران زمین در روزگار داریوش	بود افزونتر ز ایران کنونی چار بار
بزم شاه بهاوی نارم كزین فرخنده كشف	باز كرد ایران باستقلال دیرین افتخار
ملك ایران در نجاج است ورعیت در فلاح	چون بكار ملك و ملت شاه باشد هوشیار
ای جهان را از ازل بر پادشاهان یاد شاه	وی زمان را تا ابد بر شهریاران شهریار
داریوش از آن همه شاهان كه هر يك بوده اند	سرور اورنك زب و خسرو ایران مدرا
شایگان گنجی كه اندر تخت جمشید بود	شد بهر بهاوی چون فردیر بن آشكار

### مثنوی آقای سرمد

الا ایکه نا خوانده تاریخ ما      زبان بر گشودی بنویخ ما  
زبس خواندی افسانه و داستان      فسون آیدت گفته راستان  
سگرت دیده بینای نزدیک نیست      بناریخ مابین که تاریک نیست

\*\*\*

چو در دام افتاد ماد از خوشی      بر آمد باند اختر کوروشی  
نماند از جهان غیر برانیان      که سرپیچد از حکم ابرانیان  
هم از دولت همت داربوش      بیفتاد یونان از آن جنب و جوش  
چنان سکه داربوشی گرفت      که صد چون سکائی خموشی گرفت  
شهرانی که از ما گرفتند باج      بفرمان وی باج دادند و تاج  
به نیرنگ عقل و بنیروی همت      پس از نوزدد جنگ نه شاه گشت  
چل و نه گروه مخالف نژاد      بی عهد و عهد ما ابستاد

\*\*\*

نه تنها همین گفته منشیان      نما ید علو هخامنشیان  
چه در نقش رستم چه در بیستون      چه در تخت جمشید شوکت نمون  
نهادند از خود نمایندگان      کزان بند گیرند آبدگان

\*\*\*

چو از ترک نوبت بازی رسید      عرب از بی تر کنازی رسید  
چنان جهان و غفات هم آغوش گشت      که رسم نیاسان فراموش گشت  
پدر نقش بر طاق بستان فکند      پسر جمله بر طاق نسیان فکند  
سر آمد بر این سرزمین سالها      که سر بسته بگذشته ان حالها

\*\*\*

مگر کاین زمان گشت دولت قوی      بسر پنجه همت بهلوی  
دراو خون باکان تراوش گرفت      رسوم نیاسان بکاوش گرفت  
بخا کی که اسکندر آتش فروخت      بدست زنی قجه کاخش بسوخت  
بکاوش بچستند لوحی چهار      دوسه یزه تنی و دوزین ناکار  
نوشته بر آن : این منم داربوش      که صیتم زسیت است تاجد کوش  
هم از هند تا خاک سبازی      گرفتیم که بود ایزدم پارتی

کنون چشم دارم که اینده است مزد  
بیخشا بدم از کرم اور مزد

\*\*\*

بیاگان که ماک جهان یافتند  
نه این منزات رایگان یافتند  
دوخصات بشاهان پیشینه بود  
که با خضمشان چرخ بر کینه بود  
یکی آنکه آباد کردند ماک  
دیگر آنکه لشکر فرودند و فاک

\*\*\*

تو ای شاه آزاد یارسی  
تو ای یارسی زاده یارسی  
که این هر دو خدات جباری است  
چه خون در رگان خون مای است  
سزد تا بیزدان پناه آوری  
که ما گرهان را براه آوری

### منشومه آقای سرمد

تاریخ اگر به هست تاریک  
روشن کن حال رفتگان است  
چون شرح سیاست است و بانیك  
بیاداری بخش خفتگان است

درسی است که مملکت گزاران

فهمند ولی يك از عزاران

ای تازه بیدارتی رسیده  
ایران کهن حقیر مشمار  
وی کوتاه فکر تنگ دیده  
بگشا نظری بروی آسمار

کز دشمن و دوست در حق ما

شرحی است گواذ رونق ما

آنروز که مردم سکائی  
سک میزد در مغاك مغرب

ایرانی شاه آسیائی  
میزد بی آب و خال مغرب

دولت بکف هخامنش بود

با دد متشان بسر زنش بود

در دوره داربوش اول  
مشرق همه زیر باج ما بود

فرمان دیگر شهان معطل  
کاندر همه جا رواج ما بود

وین زهره نداشت شیر شرزه

کارد سوی ما دمی بارزه

در پرس، پاپس و نقش رستم  
در داهن بیستون و بستان

بستند هزار نقش و خاتم      تا کس نبرد گمان بدستان  
و امروز بحیرت آوردمان  
شاید سر غیرت آوردمان

چون فرّ ایزدی هماره      دستی دارد به کار ایران  
از پارسیان یکی دو باره      بیگماشت بر ابر امیران  
تا در بهشتان شکست آرد  
میراث پدر بدست آرد

شاهزاده پهلوی رضا شاه      دارندد فر دار یوشی  
فرمود که مردم دل آگاه      از قلب زمین بسخت کوشی  
آثار گدشتگان در آرند  
در چشم جهانیان گذارند

در زیر ستون تخت جمشید      الواح طلا و نقره جستند  
با اینکه زلف میدرخشید      گرد از رخ هر چهار شستند  
خواندند بخط باستانی  
بر هر یکی این سخن که خوانی:

« من شاه جهان که داروشم      درمات هخامنش بدین کارت  
فرمانده ز سیک تا یکوشم      وز هند گرفته تا باسیارت  
با این همه خواستار آنم  
هرمزد بود نگاهبانم »  
شاهان هخامنش نبودند      الا متعالی از دو خیمات  
کاول بسپاه می فروز دادند      دوم به رفاد ملک و مات  
ای شاه که ایندو خیمات هست  
باشد سر دشمنان کنی بست

### چهارم آقای سرود

شاهگاهان چون عروس روز اندر باختر      چهره پنهان کرد و گیتی معجز نمای بسر  
جامه عباسیان را زیبایک ساخت شب      اهرن کردار زنگی یافت بر روی ظفر  
چرخ بر غیرا تو گیتی در فراق آفتاب      ریختی باروشنان عاوی از چشمان مهر

آسمان لاژوردی چون بساط گوهری  
 قدرت بزدان بکار آورده بس نقش بدیع  
 صفحه فیروزگون پر بام گردون میخکوب  
 هشته از آن میخها اشکال بسیاری اثر  
 که رنسر طایریم فکرت پیرو از آمدی  
 کاین بساط خلقت آمد بر چه اصلی منتشر  
 بر سالک راهم که دیده تیر انداز شد  
 کز چه بر طاق مقرنس جسته این صورت مقر  
 بحر بی پایان به چشم منظر نیای سپهر  
 شوق انسان چنگ زد بر دامن سرشار ذوق  
 راستی جدم بهزل اندر که از نور جدی  
 بر غریزت جبره آمد آرمان کاذبم  
 خواستم تافرق سایم فی المل بر فردان  
 دیدم در راه این فرخنده منظر آنچنان  
 هست هر شام سیه بام سپیدش آرزوی  
 دل بجان گفتم نیاید بر چنین شب بامداد  
 و بنهمه سودا شد و باغ امل آمد خزان  
 خاطر م سودائی و در کار افکارم فکار  
 شوخ چشمی آفت خوبان خانج از نگه  
 خیل عاشق را خیال روی او بیایه مراد  
 نقطه مرموز برجای دهانش آشکار  
 داده ابروی چو تیغش آبرو بر اهل دل  
 روی و مویش امتزاج نور و ظلمت را دلیل  
 سحر چشمش مشق افسون داد بر جان و رخان  
 ناردان لعل لب بیکبار از هم باز کرد  
 گفت چندت پای بند نقش او هام است فکر  
 پای در کش از مجاز و بر حقیقت دست نه  
 چند جانرا گرم سازی بر اصولی ناروا  
 نا باندام است و ابتر آنچه را بنمود انا  
 هست برخی قصه وز آن غصه افزاید بدل  
 هان نمیدانی که گیتی را در گون گشته راه  
 کرده از هر سو نمایان درجی از لؤلؤی تر  
 صحنه ناقت مطرز کرده با زیبا صور  
 هشته از آن میخها اشکال بسیاری اثر  
 کاین بساط خلقت آمد بر چه اصلی منتشر  
 کز چه بر طاق مقرنس جسته این صورت مقر  
 و ندران دست قضا موجد بانواع قدر  
 کائنات حیرت بزد بر خرمین فکرت شرور  
 مشعرم از ناز شهری بیکه آمد مغمور  
 بر جامیعت شد دروغین آرزویم کارگر  
 ره برم از زیر کینه کار حق را بر زیر  
 کش قیامد از تاشا لجه غمض نظر  
 جز شب وصل بتان کانرا نمیاید سحر  
 جان بدل گفتمی نشاید بر چنان در شکر  
 بوستان پیرای فکرت لاجرم شد جامه در  
 کافقاب روی دلبر ناگهان سرزد زدر  
 نخل قدش مایه حسرت به سرو غائر  
 لیل غامق را جمال بدر او نور قمر  
 وین شگفتی کاز چه آمد نقطه راینهان دور  
 عشق را از خون عشاق آبرو شد مد خر  
 موی و رویش انتهاج بیدلان بر خیر و شر  
 چین زلفش درس معنون را به لیلی کرد  
 بارخی چون نار بر من داد پس بیغار و سر  
 روی دل بر تاب از کاری که نبوده معتبر  
 رخ میباز از گل مجوی از خار درستان اثر  
 با بکی دل نرم بنمائی به بندار و سدر  
 باد اندر داستان از باستان اهل سیر  
 یازدهم چون سمر شایسته از بهر سهر  
 شیوه کار است بر اصل نوینی منحصر

هان مکن انکار خود آشفته در کاری پریش  
چون ندانستی که در قرن طلائع جهان  
ساعت سیدین سپس بازید و دادم نامه ای  
نامه زیبا ز دست شاه زیبا رخی  
کاوش اندر پایه کاخ رفیع باستان  
داده ره بر کشف آثار بدیع کاندر آن  
دوستون سنک را دریای آمد آشکار  
اندرون هر جمهرای نهان دولوح راستین  
زیر هر لوحی نهان مملوک دور باستان  
سورده فریاد ملک جم آمد این یکی  
این یکی در تابش آمد همدس مهر منیر  
نفر گفتادی ز روی سختگی باشد چنین  
داریوش آن شاه شاهان زاده و ستاس را  
حدی از فرغانه و سغد است تا افغاسی کوش  
اورمزد آن برترین یزدان چنین مرز فراخ  
پاس دارد از من و از خاندانم اورمزد  
باهمه اوضاع و ارون و بساط بازگون  
در دل خود این و دیعت خاکه زر داریوش  
آخشیمی در پناه خوبشتن آورد و داد  
تا نیابد دست بروی ناخلف فرزندان ملک  
تا گشاید دست نیرومندی آن گنج امید  
ین زمان دست باند خسروش بگشودراز  
خسرو نصفت شماری کا زره دانشوری  
دوست با آسایش خود رنج را همواره کرد  
داد جان بر جسم سامان فرهی دور او  
کشور از لوٹ وجود ناگهان بنمود پاک  
پرچم دانش بر سر خاک وطن را بر فراشت  
داد بود عهد سیروس و زهان داریوش

بر زوایای زخارف چون جراد منتشر  
بر اساطیر است فرعام و دانش راظفر  
از خطای برجسته بر آن سطر چندی جاود گز  
داد با زیبایی بسیار این زیبا خبر  
کان به ملک پارس از دور کهن شد مستقر  
رمز اسراری شکفت آمیز باشد مستقر  
جمعه اندازی دو از جاود صاب و بسته در  
لوحه از سیم ناب و لوحه دیگر ز زر  
چار از آن زرین و دوسیدین و تابان چون گهر  
آیه شان شکوه کشور آمد آن دیگر  
وان یکی در نور افشانی هم آورد قمر  
نبت بر هر لوح و گویا دور پیشین را زفر  
بر نفور کشور بهنا زر اینک در نگر  
تاسیمار داحدی از هند است دیگر مستقر  
داد بر من تاشود ایران جهان راراه بر  
اندین رد نیست پندار مرا بک و مگر  
وانهمه آشفته گی ها کاملد از نوع بشر  
در هزاران سال پرورده است باخون جگر  
روز کاری کهنه اش ز آسیب آخشیمان مهر  
تا تابد پای بر آن عنصری بیدادگر  
در دل غبران نهان گردید سالی بی شمار  
بهاوی شاه جهان مالک رقاب بحر و بر  
تنک بر اصلاح کشور بسته روز و شب کمر  
تا کند از بد سگالی دشمن کشور حذر  
چون یزید روح بخشی بر هر یغی محتضر  
بود سر کشی هر که در هر مرز بروی کوفت سر  
تاشود فرزندان ایران واجد فضل و هنر  
یادگار دور و نوشیروان دادگر

آنچه در سالی زوی از غیب آمد در شهود از شهان پیش در عمری نیامد. مشتهر  
چیر کسر نابکارهای فرزندان پیش مام میهن را بران واداشت کارد این سر  
تا زمین گردان بود بر محور خود در روز و شب تاجهان روشن شود در بامداد از نور خور  
جاودان شاهنشاه ایران زمین یا بنده باد روز افزون باد آبادان ز فرش بوم و بر

### مشهوری آقای شهجریه

یکی تانک روئید و بر شد ز خاک چو شاد شاخه هایش همه بارور  
چو شد آمد اطراف آن تانک باغ بدید نیروی سعی عمل باغبان  
چو انجم همه بار آن تابناک پرا کند هر سوی از خود ثمر  
قرونده گلها در آن چون چراغ بیاراست باغی چو باغ جنان

بدری

ولی دیدگان باغ رشک جنان همی خیر است تا آنکه ماند بجای  
بدانست چیزی بدور زمان هنر جلوه روشن است از جمال  
هنر را چو در نقش صنعت بدید پی افکند کلخی رفیع آنچنان  
پی کاخ چون رأی او استوار بطرز بدیعی بیاراست زان  
خداوند صنعت بعین کمال بدان تا نگهداردش از زوال  
جهان کهن نه بیوتان نه چین

بدری

ز دوران چو بداشت چندی بر اوی ز کین آتش افکند اندر بنا  
ندانست تا عهد شاه جهان به عیلامی و آن دگر پهاوی  
در این سه زبان خسرو دادگر بدید آمد اهریمنی زشت خوی  
که تاجیزی از آن نماند بجا باقیال او ماند از آن نشان  
دگر بابایی با بیانی قوی بما داد خواهد از ایران خبر



کنون یافت چون ملک ایران نوی	بفر شهنشاه جهم بهاوی
بناشد از آن خسرو پاکدین	فروغ عدالت به ایران زمین
باقبال این نامور شهریار	همان گنج نامه بشد آشکار
بیک لوحی از سیم و لوحی ز زر	بدا داده از حد ایران بفر
نوشته است دارا : منم پادشاه	از آنسوی سفد و ببحر سیاه
وز این سری تا حد هندوستان	بفرمان بزدان شدم حاکم مان
همی خواسته پس زبزدان پاک	که باشد نگهبان این آب و خاک



زهی بخت آن خسرو کز مباب	که در عهد او شد دعا مستجاب
از او پرتو عدل تابنده شد	دگر باره ایران بدو زنده شد

### قصیده آقای شهریار

تخت جهم ، ای سرای سراینده داستان	ای یادگار شوکت ایران باستان
جام جهان نمائی و دستا نسرای جهم	آئینه گلشنه و آیندۀ جهان
از عهد حشمت و عظمت یاد میدهم	ای مهد داریوش کبیر عظیمشان
بس دست اقتدار که بودت در آستین	بس سر لافتخار که سودت بر آستان
وقتا حکمۀ آفتاب جها نتاب معرفت	از طرف بام قصر تو میشد جهان ستان
جوشیده آبها و خروشنده باد ها	تازندۀ تو گشت و تو یابنده همچنان
آتش زدت سکندر و هر خشتی از نو شد	آئینه سکندر آتش بدودمان
گزدون نشان معدلت از میان نبرد	ای بارگاه حشمت تو ممدات نشان
تاریخ ما ز آتش بغض و حسد بسوخت	تاریخ را - بسوز درون باز کن دهان
از آتش بیان دل مرسنگ آب کن	ای قده گوی سنگدل آتشین بیان
بودی و دیدی آنمه کن بخت و از گون	دشتند پای بر سر تاج کیان کیان
طوفان نوح دیای و غوغای رسته خیز	از ترکتاز تازی و افغان و ترکمان
پستی گرای گشتی چندی و چون کنی	کز تنگ بار درش تو نمود بس گران
مانا که دید دوخته میخواستی ز شرم	آری بهیچت آئینه دین نمیتوان
امروز آن هوان و سرانکندگی گذشت	سراز زمین بر آرد و بر آرد بر آسمان
هین روز بهلوانی و گردن فرازی است	هان روز گار شاه جهان بهاوی است هان



شاه جهانستان که بگوشش سرورش غیب  
فرمود شه بکاوش آثار تخت جم  
بس گنج زاد خالک و یکی ناک دوجبه است  
همچون مداف بهر يك دوسكه و دواوح  
برسكه هاست نقش دوغرنده شیر و گاو  
بر اوچه ها نگاشته ، میخی ، بدین مفاد :  
« من شاه داروشم و شهپور و بشناسپ  
اقلیم من نقائب و دنوب رفته تا چشم  
اهور مزده کشور بهناور مرا  
گویند خالک یارس که چونین و دبعی  
کس بر فراز مسندجم تا کنون نیافت  
تا این قران فخر و شرف اقتراں که خوانند  
آری امانت است و نشایدش جز امین  
شاهان چنین به سیرت دارا و جم بهجم

گفتا بخت جم شو و میراث خودستان  
آسان که گفته بود خدا با خدا یگان ،  
سنگین در ده بچو فتح و فائز زاده توان  
از سیم وزر که چون گهرش هشته در میان  
شاید که جنگ راعلم و نشج را نشان  
خطی جای و روشن چون خط کهکشان  
خورشید خاوران و شهنشاه آریان  
وز خالک سیتها شده تا خالک هندوان  
خواهد ز مکر امر مان بود با سبان  
از دیر گه نهفته برداشت همچو جان  
شایسته هدیت این گنج شایگان  
بختش بیای تخت خدیو خدای خوان  
ناموس کشور است و نبایدش جز امین  
یرجم چنان بجیش و حشم تاحبش یران

### چکامه آقای عقیلی

پادشهان را در این سرای مزین  
وانچه کزین عصر و دور کرده تراوید  
درسخن اکنون بداریوش کبیر است  
کز پس چندی که کامبیز فرو هشت  
نیره بد بهیم خسروانی یازید  
تاخت مراو داروش و درهم بشکست  
تاج سر هشت و برنشست و چنین گفت:  
سنگر شیرانرا نیست جز من حارس  
هر که بگیتی زمرز خویش کشد پای  
کرد و چنین کرده است لایق کردار  
مرکز شاهنشهی نخست بشورید  
کلده آشور و ماد و مصر و خراسان

عصری و دوری و کرده است معین  
شد بتواز بخ روزگار مدون  
روی گذارش در این چکامه روشن  
تاج و برون شد از این سرای علون  
دست حکم و هات نام مردی ریم  
زیر بی پای پیل سایش سکردن  
هین هم اکنون جهانیان را مأمن  
پیکر ایرانرا کیست جز من جوشن  
تن کدم از چوب دار کفرش آون  
گفت و چنین گفته است درخور گفتن  
وزی آن خسروان اسر و ایمین  
ایدی و نیزیقی ولایت ارمن

<p>نصف جهان را گرفت باغی و دشمن سیل صفت شد مهر کرازه زمین کن کوفت شهانرا چنانکه شیشه بهاون از زیر تخت تا بدخه ککاخن قصر عظیمی به پای برد مظان مایه حیرت بود بهردم ذی فن سوزد صنعت بود بسوزد اندن نقر نمودند این حقیقت متقن: کرسی شاهنشاهی مراست نشین خاک من از چار سو کشاند دامن حفظ نماید خدای قادر ذوالین سکه چندی در آن رخامین عین در شکم خاک تا بماند این ازین این هشتم زین جهان استرون هیچ نه آثار از این زمینه منون باز نشت زین نهشته رخنه و روزن خسرو ما جوید این دفته زلفن زنده کند روح مملکت راجون من</p>	<p>صحنه مستعمرات و پهنه ایران لشکر شاهنشاهی ز مرکز جنید روفت جانرا چنانکه پیشه به آتش هر که از آن پس شناخت پای خود را از پس این کرده بر بدنه استخر آنکه پس از عمرها گسسته ساس وانکه پس از قرنهای شکسته ستونش ران پس فرمود بردولوح زروسیم هست مرا نام داریوش و بمشرق برجی و غند وسیت تا آب عمان خاک وسیم مرا ز چشم بد اندیش هست بعددوقی از رخام و برافزود زیر بی قصر خود نهاد و فرو برد عمر زمان بیست قرن وادی ملی شد هیچ نه تاریخ از این دفته خبر داد از همه خسروان ایران کس را خواست مگر روح داریوش در این عنصر یعنی جز بهاری کسی نتوانست</p>
--	--

#### قصیده آقای فرات

<p>یگانه مظهر جباه و جلال سبحانی بفر دولت او سر فراز ایرانی بدو بنازد تاج و سریر سلطانی اساس ظلم و ستم شد قرین ویرانی بروز گارو انوشیروان بود نانی ز راه مکرمت و مهابت به آسانی که کرد دولت در آفاق نور افشانی بنور عدالت روشن جهان ظامانی</p>	<p>بعید منجی ایران و فخر ایرانی جهان داد رضا شاه پهلوی که بود از او ببالد اورنگ و افسر شاهی چو گشت پرچم عدالت ببالد جسم ظاهری بعدل و داد و رعیت نوازی او ازل نمود حل بسی مشکلات را تنها بین بهر جهانباب رأی و تدبیرش بین چگونگی بناگاه شد زباری بخت</p>
--	---

بسمعی و کوشش شاهانه اش شده مات  
یقین که نعمت امن و امان درین کشور  
چو از اراده اش انجام یافت کارها  
بقصر استخر آن تفریح طرح تاربخ  
زهی بنای رفیعی که اندر آن حیران  
چه یاب به وجه بنائی که در هزاران سال  
سپهر در بر ایران او نماید پست  
مهندسمین جهان زین بنای بی مانند  
بمدل و داد نهادند اساس آن زینرو  
زداربوش کبیر آتش بزرگ که داشت  
یگانگی میر درخشند هخامنشی  
ز سنگ خاره دو صندوق یافتند و در آن  
در آن دوسکه زر نقش گشته بر هر یک  
بخط میخی بر لوحه ها شده منقوش  
حدود اصلی ایران بر آن نگاشته است



نوشته است : منم داریوش شاهنشاه  
رهنگ و سند گذشته حدود مملکت  
وسایه حد دیگر تا جبال افریقا  
گذشته دیگر حدش ز آسیای صغیر  
که اورمزد مرا داده این جهانبنی  
بزر حکم هندی و ترک و یونانی  
بحیرات فاک زین وسیع میدانی  
خدای حفظ کنادش زهر پریشانی



ذخیرای که نهاد آن شهنشه دارا  
بهیچ مملکت این افتخار تاریخی  
تو گوئی آنکه زمانه مر این امانت را  
که تا بشاه جهان پهاوی کند تقایم  
شد آشکار بر رخسار عصر نورانی  
نکرد روی و ندیده است چشم انسانی  
نگاه داشته از حادثات دورانی  
که ارست پایه هر افتخار را بانی



مشوی آقای قاضی

سر چاهه بر نام یزدان کنم  
که او خود نگهدار این کینور است  
پس ای مرد بخرد فرا دار گوش  
چه او شد بایران زمین بادشاه  
کجا بود ویر خاست کردن کشی  
ز خاور همی تاخت زی باختر  
گرفت از شهبان نه تن و دست بست  
هم از رود دانوب تا نهند در چین  
زمرز سکا تا در کنار تاز  
به یور گرامی خنیا رشا  
که ساید بگردون سرا بران آن  
در آغاز آن شاه نیکو سرمت  
در آن پایه سر بسته سنگی نوقت  
بر آمد یکی کاخ با زیب و فر  
شد آن کاخ نو یا بتخت جهان  
بماند در آن کاخ بر تخت شد  
بسی سال وه رفت این داستان  
همان تخت چمن شد کریان شکوه  
دگر بارد آن تیره شب روز شد  
بدستور این شاد با فرو ناز  
بهنگام کاکوش بیاعد برون  
در آن سنگ بی مایه بسته سر  
نشته بر آن تختها این چنین  
منم یور وینتاد شاداروش  
که از سفد تا سر زمین سکا  
وز آن سوی هندوزین سوی کوش  
مرا داده است اینده اوره زد

به یزدان بیاهند ایران کنم  
پناه شه و یاور لشکر است  
که ایدون سخن رانم از داربوش  
بسر بر نهاد آن فروزان کلاه  
گرفت و بکشتش چو آب آتشی  
دگر ره ز خاور بر آورد سر  
بر تخت خود کرد چون بنده بست  
بیاورد بکسر بزرنگین  
ز مردم همه ساله بگرفت باز  
بگفتا یکی کاخ سازد بیا  
بگیتی بماند مگر جاودان  
بدست خود آن کاخ را پایه هشت  
که بانام شادشاهی بود جفت  
به هر آن نشاید از آن خوبتر  
نشیند که داد پرور شهبان  
بسا کس گزین تخت خوشبخت شد  
که افسانه شد پایتخت جهان  
بشد بست زیر پی هر گروه  
ز شه پهلوی روز پیروز شد  
بند تخت چمن شد نو بید رنگ  
همان سنگ بنهفته زیر ستون  
گزان تخته شاد بود از سیم وزر  
منم شاه شاهان ایران زمین  
ز خدایه خاتمینی و مرد هوتی  
گرفتم سرا سر بفر خدا  
وز آن سوی ایلی و زین سوی شون  
ستایشگرش را چنین است مزد  
(بازسی سرد)

### قطعه آقای کاوسی

در بن قصر داربوش کبیر  
از زرد و سیم و زخط میخی  
چند لوح نهفته گشته عیان  
بر همه بر نهشته فاش این سان

\*\*\*

که منم یوز و بشتاسپ مراست  
یکسر از مصر تا بچین وختن  
سیت و لیدی زیر حکم منند  
شده شاهان بدر کهم چو غلام  
مالک بیجد و بی کنار و گران  
از خزر تا بخاک هندستان  
داده اور مزد رایگانم آن  
سر نهاده همه بی فرمان

\*\*\*

داربوش این امانت اندر خاک  
یعنی ای شاه این بود ایران  
هشت و گفت آن به بهاوی برسان  
کر شود زان کهی تو بازستان

### چنگاه آقای گلشن

ز کاهبیز چو بگرفت چرخ تاج و سریر  
لوای شوکت ایران بشد زیرس بایس  
بعدل و داد بیاراست روی گیتی را  
به نیم گیتی امرش چنان بدی نافذ  
بشمت کشور فرمان روا و سلطان بود  
بی اداره آن کشور وسیع فکند  
که تا کنون ز پس دوهزار و پانصد سال  
بمصر ترعای ایجاد کرد تا باشد  
بخت جمشید افکند طرح قصری چند  
چگونه اینیه ای کن نفاست استیل  
ولی از آنجا کافار آدمی ناچار  
بسوخت آنهمه کاخ و قصور عالی را  
زعامه نیز بویرانیش کمک میکرد

\*\*\*

گذشت قرنی بسیار تا که مادر دهر  
بزد شاهي برنا ولی بدانش پیر

سپهر رتبه رضاشاه پهلوی که فراشت  
بمرض ده سال این ملک را بزرگ وقوی  
برای کواوش اندر اراضی استخر  
بداد فرمان آنخسرو قضا تدبیر

\*\*\*

شنید نام که بهنگام اکتشاف شده است  
بخط میخی منقور گشته بر الواح  
چهار لوح زر و سیم آشکار از زیر  
حدود ایران در عصر داریوش کبیر

\*\*\*

که همین منم بسر و بشتاسپ دارا بوش  
زهند تا همیشه وزاری اریترد تاسیت  
خدا ی حفظ کند کشور و سیم مرا  
که حفظ یزدان اول بود سپس شمشیر

\*\*\*

خدا یگانا شاهنشها بخویش نیاز  
بمان بداد و دهش در جهان که تاباید  
توئی چو وارث شه داریوش هم بوداد  
حدود خالك نیا کان پاك چون نگری  
سرود گاشن این نیز چاهه راجوان  
اگر بقافیه معروف بینی و مجهول  
که از تو نازش ملك است و فخر تاج و سر بر  
ترا ستایند اخلاف از کبیر و صغیر  
زوی بیای بماند آنچه از قلیل و کثیر  
هر آنچه رفته ز کف شایدار کنی تسخیر  
که گفت افسر آن اوستاد پاك ضمیر  
مگیر خرده که از آن مرا نبود گزیر

### مثنوی آقای مسعودی

پادشه ملك ستان داریوش	شاه هنر پرور بافر وهوش
ساخت باستخر یکی بارگاد	پایه بمادی شده ایوان بماد
بار کھی ساخت که از زیب وفر	چشم مه و مهر تابنده دگر
ساخت چو آن خسرو پیر و زبخت	درخورشاهی خود ایوان و تخت
گفت که تا سرحد ایران زمین	آنچه مرا هست زیر نگین
رسم نمائید بسیم و بزر	تا بدهد از من و ملکم خبر
سرحد این ملک مضمون از زوال	شرقی و غربی و جنوب و شمال
هست بدینسان که کتم سر بسر	رسم دو بر رسم و دو دیگر بزر
هند بود شرقی این بارگاه	غربی ا و مغرب بحر سیاه

مرز شمالیش پادشاهی و عش	ساح جنوبش حبش از چهار بخش
حد چه نوشت آتشه بافر و عناق	کرد آنها نشان بدو صندوق سنگ
در بی دو پایه نهانش نبود	دورز آسیب جهانش نمود
"گفت که این هدیه نیم یاد گذر	تا برسد دور یکی شهریار
عادل و بخشنده و شاهی دایر	او بهتر به زمین وارد شیر
قرن چه افزون بود از شش بهار	چاره کند اختر آن تاجدار
دور او اول روز نوبست	نام برانده او بهاری است
وارث ساسان و کیانست او	در خور شاهی جهانست او
قرن چو بگذشت ز شش ر بهار	کرد ظهور آتشه با اقتدار
ملك زنو فر جوانی گرفت	سخت توان بود و توانی گرفت
سال ز عجرت تو بشمسی شمار	سپید و جارا زایی یکی دوزار
دایم خدا بچشم اردی بهشت	بریز بر رخسار سر تاج عبرت
نام رضا پادشاه بر و بحر	فر و بها داد بسیم و بزر
کار ممالك چه شد آراسته	یافت همه آنچه ز جانی خواسته
پادشاه آورد سرود سروش	هدیه شاهانه شد داربوش
"گفت که از فکر یکی بدسیر	سکاخ کیان شده همه زیر وزیر
لینک تیرد پست در آن کهنه دیر	ده بسوی گنج نون فکر غیر
امر شد از خسروانجم چشم	تا بشتا بند سری نخت جم
دری هر پایه شکست آوردند	گنج زویرانه بدست آوردند
پایه آن تخت بنو بشکافتند	گنج امانت شده را یافتند
داد فاك هدیه کیخسروی	دست شه ملك ستان پهلوی

#### تذکره آقاي مصباح

ز شاهان با فرو فرهنگ و هوش	بزرگ شاهان و ملان داربوش
روانش ز جان آفرین شاد باد	بنای بزرگی بایران نهاد
لدیده است تا بوده دور زمان	بنائی بدین پایه چشم جهان
بنائی که ویرانه اش در زمین	شود مایه عبرت ناظرین
چو افتاد در فکری ساز بنا	بگفت این بنا می پذیرد فنا

نشانی نهم بر بی و پایه اش  
 خرابش نماید اگر روزگار  
 بدانت این نکته معنوی  
 کند کاوش از جایگاه مهان  
 بفرمود از نقره و زر ناب  
 بر آنها نگارند حد ملك جم  
 جو الواح صنعتگران ساختند  
 دگر سكه بانقش و تاریخ آن  
 نهادند بر جوف صندوق سنگ  
 مراین تحفه بنهاد بر یادگار  
 چو صندوق ها را فرمان وی  
 بخاك آنكهی گشت از داریوش  
 رضا چون بایران شود شهریار  
 بگویش که ای شاه ایران مدار  
 نگهدار سامان كاشانه ات  
 بهش باش کاین کارافسانه نیست  
 تورا مرد این کار انگاشتم  
 که سامان ایران بدانی همی  
 مبادا ز دشمن شوی، ترسناك  
 یقین دان که یزدان ترا یاور است  
 شنیدند خاك و بی از داریوش  
 پس از رفتن سالیان دراز  
 برد امانت بپرداختند  
 بدو راست تا دور گردان سپهر  
 شه تاجور پهاوی زنده باد

بگردون رسانم مگر مایه اش  
 شود خاك ویرانه اش نامدار  
 که شاه جهان می شود پهاوی  
 شود آكه از کار کار آگاهان  
 بسازند الواح چون آفتاب  
 بدانسان که نه پیش باشد نه کم  
 بفرمود شاه پرداختند  
 نهادند از بهر نام و نشان  
 بخاكش سپردند پس بی درنگ  
 که بر بارگاهش نماید نثار  
 نهادند بر زیر فرخنده پی  
 تو يك لحظه فرمان شاهی نبوش  
 مراین هدیه بر آستانش سپار  
 بكام تو گردید چون روزگار  
 به بیکانه مگذار هان خانه ات  
 به بیکانگان ملك ماخانه نیست  
 حدودت با الواح بشكاشتم  
 ز دست اجانب ستانی همی  
 تواز دست بگذاری این خاك پاك  
 نگهدار تو حضرت داور است  
 فرمان شاهی نهادند گوش  
 امانت سپردند با صد نیاز  
 دل شاه را شادمان ساختند  
 دهد روشنی ماه و ناهید و مهر  
 بدو ملك جاوید و پاینده باد





### مثنوی آقای منشی

الا ای پژوهنده راستان  
 بایران سوی یارس بگذاریای  
 بین درگاه داریوش کبیر  
 بر او بر بسی سالها بگذرد  
 اگر چند از گردش مهر و ماه  
 ولی ژرف چون مینمائی نظر  
 در آنجا گواهی دهد عقل و هوش  
 شهنشاه روی زمین بود است  
 مرابن در بکری که من سفته ام  
 در این عصر نورانی تابناک  
 فرمان دارای تاج و نگین  
 بی کاوش آن بوم بشکافتند  
 دو میندوی از سنگ پرداخته  
 بهر يك دولوح از زروسیم ناب  
 درون د و صندوق بگذاشته  
 نبشته منم داریوش کبیر  
 بملك اندرم اورمزد است یار  
 حدود است ملك مرا در جهان  
 حد سومین تا بخاك حبش  
 ز تاریخ پیشین خویش این سند  
 بسی قرنها شد که خاک و حجر  
 همی هفته و سال و مه می شمرد  
 پس از گردش اینهمه سال و ماه  
 شهنشاه دریا دل داد گر  
 خداوند مرز کیان بهلوی  
 بهر کار نیکش خدا یار باد

که تاریخ میجویی از باستان  
 همانجا باستخر یکسو گرای  
 که بر تخت جمشید آمدشیر  
 که در کار آن خیره ماند خرد  
 فراوان خرابی در او جسته راه  
 دلالت کند بر مؤثر اثر  
 که بود ست شاه جهان داریوش  
 زمینش بر زیر نگین بود است  
 دلیلی بزرگست بر گفته ام  
 که محسود عالم شد این آب و خاک  
 هنر پیشه ای چند دانش گزین  
 بر زیر ستونی از آن یافتند  
 هم از سنگ برشان در انداخته  
 درخشنده تر از مه و آفتاب  
 بهر يك خطی چند بنگاشته  
 که در پادشاهی ندادم نظیر  
 از اویم توانا و بیروزگار  
 ز عمان همی تا بهندوستان  
 پس از خالكسیت است چارم حدش  
 به گردون گردانده بهاو زند  
 نگه داشته این امانت به بر  
 که تادست حق دار حق راسپرد  
 در آورد و بنمود تقدیم شاه  
 خدو فالك تخت خورشید فر  
 که داد این زمین کهن رانوی  
 ز چشم بد او را نگهدار باد

### ترکیب بند آقای نادری

آن کاخ که پای تخت جم بود      مسجود قبائل امام بود  
انگشت نمایی تاج داران      انگشتی نگین جم بود  
میداد نشان ز تخت جمشید      لوحی که به بیستون رقم بود  
ایران وطن عزیز ما بود      کاین قدر عزیز و محترم بود

بود آینه جهان نمایی

از کوبه جهان گشایی

فرو عظمت جلال و جاهش      از عصر هخامنش گواش  
در دورۀ شاه بهاوی باز      افزود بغر و عز و جاهش  
آثار ملوک را ملک خواست      رخساره فرزد از نگاهش  
بر کاوش تخت جم اشاره      فرمود اراده الهش  
شد چهره نما دودرج سنگین      از پایه تخت و بارگاهش  
دو لوح زسیم و زر بهر یک      یک سکه ز داریوش شاهش  
تاریخ ظهور سکه و لوح      شمسای شمری چوسال و ماهش  
باتاج هنر شود رضا شاه      تاریخ بدین اشتباهش

در این دو هزار و پنج صد سال

بهفت بخاک فارس تمثال

این لوح ز ابر تیرۀ خاک      شد چهره نما چومهر افلاک  
هست این سند مهم از آن عصر      جغرافی نقشه‌ای از این خاک  
در دورۀ شاهی رضا شاه      شد خاک ز چهر روشنش پاک  
تا بوسه دهد بادست شاهی      کز کوبه سوده سر بر افلاک

کین ملک کهن اگر نوی یافت

این پایه ز شاه بهاوی یافت

شد ترجمه آن دولوحه زر      از فر شه فرشته منظر  
از گفته داریوش اعظم      این بود رقم باوجه زر  
من شاه بزرگ دار پرستم      شاهنشاه ملک دعوت کنر  
پور ملک الملوك و بشتاسپ      هور مزد جلال و ایزدی فر  
فرزند هخامنش که سگر دپاد      فرش بزمانه سایه گستر

از باختر است تا بخاور	يك حد ز چهار حد ماكم
از فر و جلال و جاهم افسر	سپارد بسر نهاده چون كوش
گسترده همای همتم بر	درسیت كه ماورای سفداست
درخط رضای رای من سر	د ر خطه هند رای دارد
كز رتبه زهرخداست برتر	داد این همه اورمزد مارا

شرح رقم دولوحه این است  
كارایش چهره نقش چین است

### مثنوی آقای نصرت

که بر جایکه ماندی از داربوش	همایون زی ای بارگاه سروش
کز و پرورش یافت اورنگ و سگاه	سر شهریاران با فر و جاه
گروگان و نیمدگر زن او	جهان بود نیمی فرمان او
بر آورد و بر شد بهر از شکوه	یکی کاخ فرخنده بر تیغ کوه
ز یکسوی رامشگر جشن بود	ز یکسوی آن لشکر کشتن بود
گرفته در آن خسروان کامها	بهر هفت کشور از آن نامها
بران خاك سودند و دادند باج	بسا تاجداران کیتی كه تاج
ز دیدار او تخت جمشید شاد	جهانرا نوی داده از فروداد
نشان از بزرگی و روز بهی	بر افراشت این کاخ شاهنشهی

\*\*\*

ز سیصد ده و دو فزون از هزار	چه شد سال از گردش روزگار
کز و یافت آئین شاهان نوی	بفرمود شاه جهان بهلوی
بكاوش همی بر فزایش كند	مرآن مرز را آزمایش كند
سهر های پیشین كه ناید بارز	بود تا بیابند از آن نيك مرز
بپایان بدان گنج ره یافتند	بهر سوی پویندگان یافتند
دو از زر ناب و دو از سیم خام	نمایند ای چار با ارج و نام
چنین بود یاد گذشته بر او	سخن های پیشین نبشته بر او

\*\*\*

شهنشاه ایران شاهان سترك	همانا منم داربوش بزرگ
-------------------------	-----------------------

بهنگام ما گیتی آرام بود	مرا ویشناسپ پدر نام بود
فزاید به شاهنشهی آبروی	مرا مرز پهناور از چارسوی
ز سوئی بهمان و آن مرز خوش	ز سوئی بهندو دگر سو حبش
چنین آمد از خسروان بهرمن	دگر تا در سیتها شهرمن
جهان آفرینش نگهدار بس	بدین یهن کشور منم دادرس

\*\*\*

سرافراز مردا جهان بهاوا	جهان پادشاهها مها خسروا
فزونی بقرو فزونی بهوش	توای شهز کوروش واز داریوش
باندازه دریای پهناوری	بآوازه خورشید نیک اختر ی
بتو دارد این هر دوروی نیاز	بدیهم وافر شهان راست ناز
زدانش بود روزگار خوشی	ز تو پرورش یافت بس دانشی
بجانسان درود ازل و جان ما	چنین بود آئین شاهان ما
ز شمشیر تو گیتی آباد باد	در این یهن گیتی توشه باش و شاد

(پارسی سره)

### مثنوی آقای هشیار

جهاندار نامی مهین داریوش	شهنشاه با فرو فرهنگ و هوش
بدرگاه گیتی پناهش ره ی	که بودند شاهان با فره ی
که اندودش از کهکشان بر فراخت	در استخر نو بارگاهی بساخت
سزاوار تخت چنان خسروی	کشن همکلی طرفه کاخ نوی
درون دلگشا صحن عنبر سرشت	برون جانفزا همچو باغ بهشت
بکلك خداوند کارگران کار	نگارین همه پیکرش با نگار
چو بنهاد بشیاد کاخ نوین	شهنشاه آگاه آینده بین
یک از زر ناب و یک از سیم خام	دولوح و دو مسکوک رخشنده فام
تینگوی را رخنه بر بسته تنگ	نهنبیده در دو تینگوی سنگ
بر آن پایه کاخ نو بر نهند	بفرمود تا زیر پی در نهند
نیشتهند این نامه بهاوی	بر الواح با واژه بهاوی

\*\*\*

شهنشاه فر بخش دیهم و گاه	که من داریوش و پور ویشناسپ شاه
--------------------------	--------------------------------

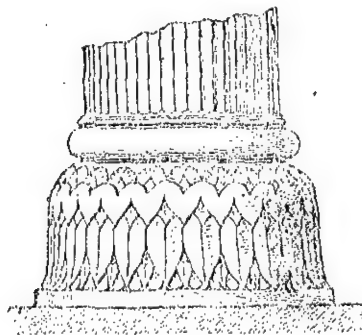
که فرمان روایم در ایران زمین  
ز خاور زمین مرز هندوستان  
بدریای عمان ز سوی نسا  
زاورمزد خواهم که چون بگذرم

بود بهنۀ کشور من چنین :  
هم از باختر کشور زنگیان  
ز سوی بتو میهن سیتها  
نگهدارد این بهنور کشورم

\*\*\*

چو آن شاه بزدان گرادر گشت  
بگاجی که بر داد بنیاد داشت  
سکندر چنان آتشی بر فروخت  
پس از قرنهای کافسر خسروی  
وز آندم که او تخت و افسر گرفت  
بفرمود استخر را کافتند  
خرد را تحیر جهانرا شکفت  
که استخر آن پنجک کشوری  
بدستور شاه دارپوش کبیر  
که زان پس که بس قرنهای بگذرد  
که تا این شهنشاه کشور ستان  
به بیگانگانی که خود دست آرد  
به نیروی شاهانه یا سنج دهد  
همه ملک دارا و جمشید چم

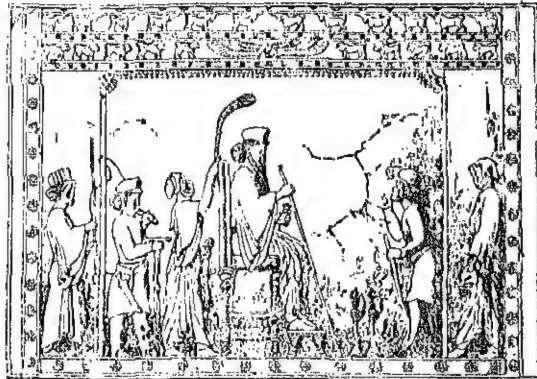
بر ایران زمین اهرمن جیره گشت  
زمانه روا رسم بیداد داشت  
که کاخ و عراج اندر آن بود سوخت  
شرف یافت از تارک پادوی  
وطن فر و فیروزی از سر گرفت  
نهانیده های کهن یافتند !  
از آن طرفه پیدایش اندر گرفت  
کهن نزد فرحت و سروری  
بز نهار داری نگهداشت دیر  
بشاهنشاه پهلوی بسپرد !  
ز روی چنین مدارک باستان  
نمودند چندی بر ایران دراز  
ایر سینه شان دست رد بر نهاد  
از آن روی خواهانده پیش و نه که



مطالع منقوومه های دیگر :

یگانه خردمند با فر و هوش	خجسته جهاندار شه داربوش
آقا ای اصلانی (تهران)	آقا ای اصلانی (تهران)
ایا ودیعه دارا که بارگاه کیانی	توبادگار ندانم ز کارگاه کیانی
آقای آیتی (تهران)	آقای آیتی (تهران)
تاجندیزمان و غمین از گشت چرخ نیلگون	برخیز ویرکن سائکن ز آب آتش اندرون
آقای برزگر (رضائیه)	آقای برزگر (رضائیه)
مردزی مرز استخر و نگه کن شوکت ایران	ز آثاری که بر جا هشته اند از خود شه نشاهان
آقای پزشکی (سرخس)	آقای پزشکی (سرخس)
خداوند را داد باید درود	که این جامه را بنده این سان سرود
آقای پرشاهان (قوچان)	آقای پرشاهان (قوچان)
کسی نداند کز گشت چرخ بنیانکن	چه زاید این شب دیجور و صبح آستان
آقای حمیدی (شیراز)	آقای حمیدی (شیراز)
در آن زمان که چو خورشید کوکب ایران	بهرز و بوم جهان گشته بود نور افشان
آقای دولت داد (تهران)	آقای دولت داد (تهران)
عهد شاهنشاه قوی بازو	آهین بنجه آفتاب عام
آقای ذوالحمیدی (تهران)	آقای ذوالحمیدی (تهران)
سزد خالک ایران کند افتخار	بدین فرو شوکت باین اقتدار
آقای رجائی (مشهد)	آقای رجائی (مشهد)
چو کرد اراده کاوش شه نشاه ایران	برون فکند زمین آنچه بد در او پنهان
آقای رضوی (مشهد)	آقای رضوی (مشهد)
جانا بیان نهایت این تحفه داستان	از اقتدار و ساطه ایران باستان
آقای سبهری (خمین)	آقای سبهری (خمین)
دگر در نو آئین نوائی خوش است	بیاران سرخوش صلائی خوش است
آقای شریف (مشهد)	آقای شریف (مشهد)
درو باقوت و زمر دسان لای ز رنگار	بر فراز آسمان افراشت شاه کامگار
آقای شریف (مشهد)	آقای شریف (مشهد)
بیداست مگر استخر در دامنه بیدا	کاتار شهان باشد از بوم و برش بیدا
آقای شریف (کاشان)	آقای شریف (کاشان)

بسکی کاخ باند از سنگ خارا	ز دارا مانده ابدون پای برجا
حبذا زین ملک ایران مرجبازین ماء وطین	آقای صباح (قم)
تو ای بخواب گران رفته بر گشای نظر	آقای فکری (سنندج)
بنام خداوند یکتای پاک	بین که ای و ترا کیست مام و کیست پدر
خدائی کاین جهان بنیان نهاده	آقای گویا (سنندج)
ای هما یون فرها ای قامدجانان ما	که پیدایش ما نموده ز خاک
بادیده معنی بین با چشم حقیقت بین	آقای مدحیگر
	بنای عالم امکان نهاده
	آقای مدنی (تهران)
	ای فدای جسم و جانم و جان ما
	آقای مقتدون (همدان)
	آثار نیاسان را بادیده عبرت بین
	آقای منصوری (تهران)



## فرهنگ

تر کتاز	بیخبر تاخت آوردن	ایتر	دم بریده - بی فرزند
آرعه	کانال	اییر	عالی - باند
تزده	قباله	آخشیع	ضد - عنصر
تطاؤل	گر دنکشی - دراز دستی	ارمان	هوس - آرزو
توان	توانائی	ارج	ارزش
توانی	سستی کردن	آزیر	آگاه - هشیار
جراد منتشر	مالخ پراکنده	استظلال	پناه جستن
جوشن	زده	استیل	سبک بنا
جلمود	سنگ سخت	انتهاج	بطریق واضح رفتن
چمان و چمنده	بناز و زیبایی راه رفتن	انوشه	خوشی - خرمی
چکامه	شعر قصیده	اورنگ	تخت سلطنت
چیره	غالب - سرکش	آون	رسمانیکه چیز بآن آویزند
دادار	غادل	ایدر	این جاست
دد	درندگان را گویند	ایدون	اکون
درج	محفظه - پیچیدن چیزی را در چیزی	بار	رخصت رفتن بحضور شاه
درواه	متعجب	بقو	مشرق
دزم	آشفته - غمگین	برز و بالا	قد و قامت
دف	دایره	بنجک	بنجاق
رامشگه	عیشگاه	بنجاره	سرزنش
روان	روح	بدرام	آراسته - خرم
رهی	بنده - غلام	پرچم	کنایه از رایت
رایگان	مفت	لنگان	جام کوچک
سترون	زن نازاد	بهاو	شهر
سختگی	سنبیدگی	تخمه	اصل - نژاد



کشن بسیار - انبوه	ساده پیشگاه
منابه جای از گشت	سگالش اندیشه - سخن
مجره منقل و آنچه در آن عود سوزاند	سمر افسانه
مدخر ذخیره شده	سنیه روشن - بلند
مزمز نی	سنتیمتر صدیک متر
مغاک گودال	سهر شب زنده داری
مطرز حاشیه دار - منقش	شرزه شیر خشمناک
مطنطن صدا دار	شیده آشفته - دیوانه
مینا شیشه می	شیوا فصیح - بلیغ
نائبه حادثه	صلب سخت
نسا جائیکه آفتابگیر نباشد	صیت آوازه
نصفت عدل وانصاف	عرض چیزیکه قائم بچیز دیگر باشد
نعیب آواز زاغ	قاسق تاریک
نغر نیکو	غبرا زمین
نهنبیده دفینه	غریزه طبیعت
نیوشیدن شنیدن	فرارده شوکت
وتیره راه - روش	فلك کشتی
وثاق حرمسرای - خانه	فرسکه تخت بافر و شکوه
واژه کلمه	فرهی شکوه
هماورد رقیب - حریف	کارت نقشه جغرافی
همال همتا - قرین	کافتن شکافتن
هزیر خوب - نیکو	کیهان جهان
هشیوار هوشیار - آگاه	کیلومتر هزار متر
هوان خواری	سگاه تخت سلطنت - وقت
	کرائیدن تماایل کردن



## شاهنامه

طبع مؤسسه خاور

که با مقابله

چاپ کلکته ترنر ماکان انگلیسی

« لیدن وولرس آلمانی

» « بهشتی اولیاء سمیع

» « پاریس ژان مهل فرانسوی

» « طهران حاجی عبدالحمید

نسخه خطی بسیار قدیمی

چاپ شده است

صحیح ترین نسخه شاهنامه ایست که تا امروز در دنیا طبع

گردیده است

حروف طبع کتاب بسیار زیبا و خوش قلم انتخاب شده و کاغذ

بیشتر مجلدات آنرا اعلا و مختصری را هم که خواستیم ارزاتر تمام

شود با کاغذ خوب و خوش چاپ تهیه نمودیم و از حیث صحافی هم بی

اندازه در نقاست جلد آن دقت نموده ایم و خواننده محترم پس از ملاحظه

تصدیق خواهند نمود که کمتر کتابی باین خوبی جلد و کاغذ و نقاست

طبع در ایران چاپ گردیده است

تصاویر نقاشی و گراور کتاب یکی از مزایای بزرگ آن می

باشد و هر جلد دارای متجاوز از بیست تصویر و گراور نفیس است

با تمام مزایای فوق قیمت کتاب بسیار مناسب است یعنی با کاغذ

و جلد اعلی سی ریال و با کاغذ و جلد خوب بیست و دو ریال و نیم و با کاغذ

و جلد معمولی پانزده ریال می فروشیم

قیمت دوره پنج جلدی کتاب با کاغذ و جلد اعلی دوره ای صد و

چهل ریال با کاغذ و جلد متوسط صد و پنج ریال با کاغذ و جلد معمولی

هفتاد ریال است

a. ghavim

# Daryouche-nameh

---



## Comprenant:

La description de persépolis et de ses monuments; le caveau de Darius premier «Le grand» et d'autres empereurs de la dynastie Achéménide; le récit de la découverte des tablettes des décombres du palais de Darius et sa traduction; les limites de l'empire de Perse du temps de Darius le grand; la date approximative des tablettes.

---

(Librairie Khavar)

Téhéran



११८  
१०

८९१५०१००

This book was taken from the Library  
on the date last stamped. A fine of  
1 anna will be charged for each day  
the book is kept over time.

--	--	--	--

८५१

۸۹۱۵۱۵۵  
۴۳۱  
خ ۱۱ د  
ن ۱  
دارپوښتنامه

[illegible]